

ترانه‌های روستایی ایران

گرد آورنده: اکبر مرتضی پور

فهرست

- مقدمه ۵
- ترانه‌های روستایی ایران ۹
- دوبیتی‌ها ۱۴۸
- ترانه‌های باباطاهر عریان ۱۷۵
- ترانه‌های فایز دشتستانی ۲۶۹
- ترانه‌های حسینا ۳۷۳
- ترانه‌های لالایی ۳۸۳

مقدمه

روستازاده‌ای بیش نیستم. در سال ۱۳۲۳ در روستای کوهبنان واقع در استان کرمان به دنیا آمده‌ام. پدر و مادرم بیسواد بودند اگرچه در آن روستا اکثراً بیسواد بودند و یا کمی خواندن و نوشتن می‌دانستند. شغل پدرم کشاورزی و دامداری بود و پدرم کشاورز آقای سیدمحمدعلی صدر (کلاتر) بودند که در تهران زندگی می‌کردند و تابستان‌ها به کوهبنان می‌آمدند برای تفریح و سر زدن به املاک و تحویل محصولات خود. من که هشت سال داشتم روزی آقای صدر به پدرم گفتند که اکبر کلاس چندم است، پدرم گفتند مدرسه نمی‌رود و ایشان خیلی ناراحت شدند و گفتند که او را بفرست مدرسه که در همان روز آقای حیدر اکبری که رئیس فرهنگ کوهبنان بودند به میهمانی آقای صدر آمدند و ایشان فرمودند که مرا در مدرسه کلاس اول ثبت‌نام کنند و آقای اکبری هم قبول کردند و من در آن سال به مدرسه رفتم و هر سال با این‌که

کمک پدرم کارهای کشاورزی و چوپانی انجام می‌دادم با نمره خوب قبول می‌شدم، برای این‌که گوسفندان را که به چرا می‌بردم کتاب‌های خود را هم با خود می‌بردم و می‌خواندم. وقتی که تصدیق کلاس ششم را گرفتم پدرم می‌خواست مرا بفرستد حوزه علمیه یزد که آخوند بشوم. آقای صدر گفتند که اکبر بچه باهوشی است و چون کلاس هفتم و هشتم هم در کوهبنان هست و دو سال دیگر هم می‌تواند در کوهبنان درس بخواند و بعد هم او را بفرست کرمان منزل فرزند من آقای سیدمحمدجواد و ایشان کمک می‌کنند که درسش را بخواند که چنین شد و من تا کلاس هشتم در کوهبنان درس خواندم و یک سال هم در کرمان در منزل آقای سیدمحمدجواد صدر به درس ادامه دادم و تصدیق کلاس نهم را گرفتم. بعد از گرفتن تصدیق نهم به علت فقر مالی پدرم دیگر نتوانستم ادامه تحصیل بدهم و پدرم مرا فرستادند تهران نزد آقای صدر و ایشان هم مرا معرفی کردند به کتابفروشی سخن واقع در خیابان نادری که صاحب آن آقای صنعتی‌زاده کرمانی بودند و کتاب‌های مجله سخن را که مربوط به آقای دکتر پرویز خانلری بود می‌فروختند که من در آنجا هم کار می‌کردم و هم شبانه درس می‌خواندم و دیپلم ادبی خود را گرفتم. از موقعی که به تهران آمدم تاکنون پنجاه و پنج سال می‌گذرد که به کار کتابفروشی مشغول هستم. البته در کتابفروشی‌های مختلف که آخرین جای آن

انتشارات عطار می‌باشد که مربوط به خودم است و در مدت پنجاه و پنج سال کتابفروشی مرتب کتاب مطالعه نموده و نتیجه آن چهل عنوان کتاب می‌باشد که نوشته یا جمع‌آوری نموده‌ام که چاپ و منتشر شده است.

دلیل گردآوری کتاب ترانه‌های روستایی ایران این است که اولاً خودم روستایی هستم و درد و رنج مردم روستا را کشیده‌ام و ترانه‌های روستایی را خیلی دوست می‌دارم. برای این که هر بیت آن کلی مفهوم و معنی و درد دل دارد از غریبی، عاشقی، فراق، بی‌وفایی، سرگردانی، ظلم و ستم و...

موقعی که من با پدرم کارهای کشاورزی انجام می‌دادیم پدرم همیشه شعرهایی می‌خواند که من در آن موقع معنی آن را نمی‌دانستم مانند:

اگر دستم رسد بر چرخ گردون

از او پرسم که این چون است و آن چون

یکی را می‌دهی صد ناز و نعمت

یکی را لقمه نان آغشته در خون

حالا که کمی سواد یاد گرفتم می‌دانم که مربوط به ظلم‌هایی بوده که حاکمان و سرمایه‌داران و اربابان به کشاورزان و سایر اقشار جامعه می‌کردند و حق آن‌ها را پایمال می‌نمودند و پدرم با خدا راز و نیاز می‌کرده و شکایت به خداوند می‌نموده و یا می‌گفت: